گفت‌وگوی «جوان» با خواهر پاسدار شهید صیاد کمالی از شهدای جنگ تحمیلی چهل روزه

شهادت سعادتی بود که صیاد آن را صید کرد

علیرضا محمدی

پاسدار شهید صیاد کمالی از شهدای جنگ تحمیلی رمضان، پسر عموی تازه‌داماد شهید مهدی کمالی بود که در جنگ ۱۲روزه به شهادت رسید. این دو پسرعمو در یک خاندان مذهبی و انقلابی رشد کرده بودند. مدتی از جنگ تحمیلی ۱۲روزه می‌گذشت که با خواهر شهید مهدی کمالی مصاحبه‌ای انجام دادیم. چند ماه بعد، خاندان کمالی یک شهید دیگر هم در جنگ تحمیلی سوم تقدیم کرد؛ صیاد کمالی از پاسدارهای باتجربه پادگان امام علی(ع) خرم‌آباد بود که در خلال جنگ رمضان با بمباران جنگنده‌های دشمن شهید شد. صیاد هنگام شهادت دو فرزند داشت. امیررضای هفت ساله که اکنون دلتنگ پدر است و امیرعلی که زمان شهادت بابا فقط هشت ماه داشت و همین مدت کم سایه پدر بر سرش داشت. گفت‌وگوی «جوان» با فرحناز کمالی، خواهر بزرگ‌تر شهید را پیش رو دارید.

■■■

شما خواهر بزرگ‌تر شهید بودید، روایت دوران کودکی صیاد را از کجا آغاز می‌کنید؟

من فرزند ارشد خانواده هستم و صیاد فرزند پنجم. ایشان ۹سال از من کوچک‌تر بود. خدا صیاد را پس از چهار دختر به پدر و مادرم داده بود، به همین خاطر خیلی برای‌مان عزیز بود. از همان کودکی بسیار مورد توجه بود، اما این مسئله باعث نشد بچه لوسی تربیت شود. بسیار مهربان و البته آرام بود. تا او را به حرف نمی‌کشیدیم، حرفی نمی‌زد. خیلی هم مراقب بود تا مبادا غیبت کسی در خانه بشود. یادم است چهارم ابتدایی بود که خودش را مکلف دانست تمام واجبات مانند نماز و روزه را انجام دهد. مادرم می‌گفت تو هنوز خیلی کوچکی به سن تکلیف نرسیدی که روزه بگیری، ولی صیاد از همان موقع واجباتش را انجام داد و بسیار هم در این خصوص توجه و دقت داشت. بعد از صیاد خانواده ما صاحب یک دختر و دو پسر دیگر شد، اما صیاد همیشه جایگاه خودش را به عنوان پسر ارشد خانواده داشت.

صیاد متولد چه سالی بود و موقع شهادت چند سال داشت؟

برادرم متولد سال ۱۳۶۱ بود. موقع شهادتش ۴۳سال داشت و سال‌ها در سپاه خدمت کرده بود.

خیلی از شهدایی که زندگی‌شان را مرور می‌کنیم، اهل کار خیر بودند. شهید کمالی چه کارهایی در این خصوص انجام می‌داد؟

ما از بیشتر کارهای برادرم بعد از شهادتش مطلع شدیم. یک مورد را یادم است که به نظرم سال ۱۴۰۳ بود. آن سال صیاد یک وام از بانک رسالت گرفت. مبلغش هم تا آنجا که خاطرم است ۵۰میلیون تومان بود. وقتی پرسیدیم چرا این وام را گرفتی، متوجه شدیم که با آن اقلامی مثل برنج و روغن خریده تا به صورت بسته‌های معیشتی در شب احیا بین مستمندان توزیع کند. همچنین شهید به یکسری ایتام کمک‌هایی می‌کرد که بعد از شهادتش مطلع شدیم. کلاً در کارهای خیر پیشقدم می‌شد و تا آنجا که در توان داشت، کمک می‌کرد. اینها در حالی بود که وضع مالی چندان خوبی هم نداشت. همین الان خانه‌اش در طبقه بالای منزل پدری‌مان است. خودش هم که با یک حقوق پاسداری زندگی می‌کرد. با وجود این از اولین سال زندگی مشترکش سعی می‌کرد خمسش را پرداخت کند. اوایل ازدواجش به او می‌گفتم تو که هنوز خانه‌ای از خودت نداری و سطح مالی زندگی‌ات هم زیاد خوب نیست، خمس به تو تعلق نمی‌گیرد، می‌گفت من باید همین مقدار مالی که دارم را خمس بدهم تا پاک و مطهر شود.

برادر شهید‌تان چند فرزند داشتند؟

خدا به صیاد و همسرش دو فرزند پسر به نام‌های امیررضا هفت ساله (کلاس اول ابتدایی) و امیرعلی ۱۰ماهه داده است. فرزند دوم برادرم در جنگ ۱۲روزه به دنیا آمد. این بچه زاده جنگ بود و پدرش را هم چند ماه بعد در جنگ تحمیلی سوم از دست داد. امیررضا چون بزرگ‌تر است و خیلی هم با پدرش دوست بود الان بی‌قرار بابایش است. برادرم هر جا که می‌رفت، امیررضا را با خودش می‌برد. برای همین خیلی وابسته به پدرش است. ما به او توضیح داده‌ایم که شهادت چیست و شهدا چه جایگاهی دارند، ولی امیررضا همچنان دلتنگ باباست، طوری که ما بیشتر به فکر او هستیم تا شهادت صیاد. قبلاً عرض کردم که برادرم در طبقه بالای منزل پدری زندگی می‌کند و چون زن برادرم هم شاغل است، این بچه‌ها بیشتر در خانه پدرم هستند و هر وقت آنجا می‌رویم آنها را می‌بینیم، بنابراین کاملاً در جریان حال و احوال امیررضای کوچولو هستیم.

شهید صیاد کمالی پسرعموی شهید مهدی کمالی هستند؛ رابطه این دو شهید باهم چطور بود؟

پسرعمویم عضو تیپ تکاوری ۵۷ بود و برادرم نیروی پادگان امام علی(ع) خرم‌آباد. مهدی در جنگ ۱۲روزه برای تأمین و کمک به بچه‌های پادگان امام علی(ع) آمده بود که به شهادت رسید. برادرم خیلی برای شهادت مهدی حسرت می‌خورد. همچنین برای دوستانش که در پادگان امام علی شهید شده بودند. این دو پسرعمو تقریباً ۱۳سال فاصله سنی داشتند، ولی نوع تفکر و روحیات‌شان شبیه هم بود. هر دو رزمنده و انقلابی و مذهبی بودند. برادرم آرزوی شهادت داشت، ولی چون برای ما خیلی عزیز بود، هیچ وقت جلوی ما از شهادت‌طلبی حرفی نمی‌زد. اواخر با همسرش صحبت‌هایی در این خصوص کرده بود. خیلی از دوستان برادرم در هر دو جنگ تحمیلی اخیر شهید شده بودند و امکان شهادت برادرم بسیار بود.

شهید چه صحبت‌هایی با همسرشان پیرامون شهادت داشت؟

همسر برادرم بعد از شهادت صیاد تعریف می‌کرد که یک بار نشستیم باهم در مورد شهادت همرزمان صیاد صحبت کردیم. به او گفتم همه دوستانت شهید شده‌اند. نظرت در این مورد چیست؟ (از این بابت پرسیدم که ببینم او از این مسئله نگران است یا نه؟) صیاد در جواب گفت که هیچ نگرانی از این بابت ندارم و کاملاً آماده هستم. خیلی از دوستان صیاد هم در جنگ تحمیلی ۱۲روزه و هم در جنگ رمضان مقابل چشمانش پرپر شده بودند، اما شهید اصلاً باکی از شهادت نداشت. همسر برادرم می‌گوید: آن روز صیاد به من گفت که خودم را هر لحظه آماده شهادت کرده‌ام و هروقت که از خانه بیرون می‌روم و از شما خداحافظی می‌کنم، این فکر را در خودم مرور می‌کنم که شاید بار آخر است از خانه خارج می‌شوم. اطمینان ندارم که دوباره به خانه برگردم. از صیاد پرسیدم دینی گردنت هست یا نماز و روزه قضا داری که بعد از شهادتش انجام بدهیم؟ گفت: نه چیزی گردنم نیست و مشکلی ندارم. وقتی چند بار دیگر از شهادت گفتم، در جواب گفت: من لیاقت شهادت را ندارم. شهادت لیاقت می‌خواهد اما من فعلاً چنین لیاقتی در خودم نمی‌بینم. یکی دیگر از دوستان صیاد هم بعد از شهادتش تعریف می‌کرد که وقتی به او از احتمال شهادتش گفتم، در پاسخ گفت که لیاقت شهادت ندارم. در واقع شهادت دوستان و همرزمان صیاد باعث شده بود تا او حساب و کتاب‌هایش را با خودش و اطرافیانش انجام بدهد و خودش را کاملاً آماده شهادت کند. هر چند پیش ما از شهادت حرفی نمی‌زد، اما همسرش و دوستانش اذعان می‌کنند که صیاد این اواخر فقط جسمش در این دنیا و فکرش پیش دوستان شهیدش بود. دو نفر از همکاران برادرم خانه‌شان در جنگ رمضان مورد اصابت قرار گرفت و همراه خانواده شهید شدند. یکی از این شهدا قبل از شهادت برادرم به شهادت رسید و دومی بعد از شهادت صیاد. برادرم برای آن دوستش که خانه‌اش مورد اصابت قرار گرفته بود خیلی ناراحت بود. چند روز بعد هم که خودش به شهادت رسید. شهادت سعادتی بود که صیاد آن را صید کرد.

چند سال پیش به مشهد رفتیم. هنوز در هتل جاگیر نشده بودیم که به برادرم زنگ زدند و گفتند کاری پیش آمده است. صیاد به من گفت: چیزی بگویم ناراحت نمی‌شوی؟ بعد گفت که از محل کارش زنگ زده‌اند و باید برود اصفهان. گفتم ما که تازه رسیدیم حداقل کمی بمان، اما آن قدر به کارش تعهد داشت که همان روز رسیدن به مشهد، عازم اصفهان شد

سال ۱۴۰۳ بود. آن سال صیاد یک وام از بانک رسالت گرفت. مبلغش هم تا آنجا که خاطرم است ۵۰میلیون تومان بود. وقتی پرسیدیم چرا این وام را گرفتی، متوجه شدیم که با آن اقلامی مثل برنج و روغن خریده تا به صورت بسته‌های معیشتی در شب احیا بین مستمندان توزیع کند. همچنین شهید به یکسری ایتام کمک‌هایی می‌کرد که بعد از شهادتش مطلع شدیم

برادر‌تان در چندمین روز جنگ به شهادت رسید؟

برادرم روز ۲۶ اسفندماه تقریباً در هجدهمین روز جنگ شهید شد. در روزهای جنگ بدون استثنا هر روز چند بار پادگان امام علی(ع) خرم‌آباد از سوی دشمن بمباران می‌شد. برادرم و تعدادی از دوستانش در خارج از پادگان جلسه‌ای داشتند که محل جلسه را دشمن می‌زند و صیاد به شهادت می‌رسد. یکی از دوستانش تعریف می‌کرد که بعد از جلسه ما زودتر رفتیم. به صیاد گفتیم شما هم زودتر بروید، اما خیلی دور نشده بودیم که منطقه بمباران شد و صیاد به شهادت رسید. یک ترکش به جناق سینه برادرم خورد و همین مجروحیت باعث شهادتش شده بود. من چهره ایشان را بعد از شهادت دیدم، سالم بود.

شما چطور از شهادت برادر‌تان مطلع شدید؟

من در تهران ساکن هستم، اما بعد از جنگ آمده بودیم خانه پدرم در خرم‌آباد. روز شهادتش سحری را باهم خوردیم و بعد ایشان ساعت ۹ صبح از خانه خارج شد تا به محل کارش برود. به همسرش هم گفت که اگر توانستم زودتر برمی‌گردم باهم برویم فروشگاه. در تمام روزهای جنگ ما بیشتر به قرآن متوسل می‌شدیم. هم برای سلامتی برادرم و هم برای پیروزی رزمندگان اسلام. آن روز هم کمی قرآن خواندیم. گذشت و تقریباً ساعت ۲/۵عصر بود که خبر رسید یکی از روستاهای منطقه را زده‌اند. ما اسم روستا را شنیده بودیم ولی نمی‌دانستیم کجاست. برادرم در نزدیکی همین روستا به شهادت رسیده بود، اما در لحظه اول انتشار خبر، نمی‌دانستیم که صیاد آنجا حضور داشته است. یکی از آشناها که با آمبولانس رفته بود پیکر شهدا را بیاورد، صیاد را شناخته و به اقوام اطلاع داده بود که فلانی جزو شهداست. اقوام مطلع شده بودند اما کسی مستقیم حرفی به ما نمی‌زد. کم‌کم تماس اقوام با ما شروع شد. زنگ می‌زدند و می‌پرسیدند از صیاد خبر دارید؟ بی‌خبر از همه جا می‌گفتیم نه رفته سر کار و برمی‌گردد. شک کردیم که نکند برای صیاد اتفاقی افتاده باشد. چند بار به گوشی‌اش زنگ زدیم، اما در دسترس نبود. کم‌کم متوجه شدیم که باید اتفاقی افتاده باشد. همان بنده خدایی که با آمبولانس دنبال پیکر شهدا رفته بود، به همسایه‌ها هم اطلاع داده بود که صیاد شهید شده و ساعتی بعد به ما اطلاع دادند که برادرم آسمانی شده است.

تشییع پیکرشان چه روزی بود؟

تشییع پیکر صیاد و تعداد دیگری از شهدا روز بعد انجام شد. جمعیت زیادی برای تشیع شهدا آمده بودند. خرم‌آباد مثل تهران نیست که مثلاً یک جایی مثل بهشت زهرا(س) به عنوان یک گلزار مرکزی داشته باشد. اینجا مناطق مختلف چند گلزار و قبرستان دارند. اگرچه هر شهیدی در یک منطقه دفن شد، ولی جمعیت به قدری زیاد بود که من نظیرش را ندیده بودم. مردم واقعاً برای رزمندگان‌شان سنگ تمام گذاشته بودند.

رفتار صیاد به عنوان برادر ارشد خانواده با خواهرها و همین طور برادرهایش چطور بود؟

در این چهل‌وچند سالی که خدا به برادرم عمر داده بود، من یک بار ندیدم کوچک‌ترین تندی با اعضای خانواده داشته باشد. خانه‌اش طبقه بالای خانه بابا بود. هر روز که از سر کار برمی‌گشت، بدون استثنا اول می‌آمد پایین سلام‌وعلیک و احوالپرسی می‌کرد، بعد می‌رفت خانه خودش. روزی حداقل پنج، شش بار می‌آمد پایین به ما سر می‌زد. می‌توانم بگویم رفتارش بی‌نظیر بود. به رغم آنکه آدم ساکتی بود، ولی با بچه‌ها و جوان‌ترها گرم می‌گرفت. با دو برادر کوچک‌ترمان که دوقلو هستند شوخی می‌کرد و سر به سرشان می‌گذاشت. نه تنها برادر که مثل دوست بودند. دو شب قبل از شهادتش یکی از برادرهای کوچک‌مان که دوقلو هستند، به صیاد گفت: خیلی حواست به خودت باشد. به خدا اگر اتفاقی برایت بیفتد، من همان لحظه قلبم از جا کنده می‌شود. اینقدر که این برادرها باهم صمیمی بودند. یک بار یکی از برادرهایم با یکی از اقوام سر یک مسئله کوچکی بحث‌شان شده بود. وقتی به خانه برگشت و گفت که چه اتفاقی افتاده است، صیاد شماره آن بنده خدا را گرفت و از او معذرت‌خواهی کرد و گفت این برادرم سنش کم است و بچگی کرده، شما ببخشید. این قدر حواسش به دیگران بود و نمی‌خواست کسی از دست ما ناراحت بشود. اخلاقش واقعاً بی‌نظیر بود.

چه خاطره‌ای از برادر شهید‌تان دارید؟

تقریباً هفت سال پیش صیاد با خانواده (هم خانواده خودش و هم خانواده پدری) به تهران آمدند و همگی با قطار به مشهد رفتیم. وقتی به مشهد رسیدیم و هنوز در هتل جا گیر نشده بودیم، به برادرم زنگ زدند و گفتند کاری پیش آمده است. آن زمان پسر بزرگ صیاد شش ماهش بود. آمد به من گفت چیزی بگویم ناراحت نمی‌شوی؟ گفت که از محل کار زنگ زده‌اند و باید برود اصفهان. گفتم ما که تازه رسیدیم حداقل کمی بمان. گفت چاره‌ای نیست، مسئله کاری است. با خانواده هم حرف می‌زنم و آنها را راضی می‌کنم. من کمی دلخور شدم. گفتم حداقل زنگ بزن یک روز مرخصی بگیر بعد برو. آن موقع حدود ۲۰نفر می‌شدیم که همگی به مشهد آمده بودیم. دوست داشتم برادرم ولو یک شب پیش خانواده باشد و زیارتی بکند، بعد برود، اما صیاد چون نسبت به کارش احساس مسئولیت می‌کرد، گفت مأموریت داده‌اند و نمی‌توانم نسبت به این موضوع بی‌تفاوت باشم. او رفت و ما سه، چهار روزی در مشهد بودیم، ولی جای صیاد پیش‌مان خالی بود. هرچند که او زیارتش را طور دیگری انجام داد و ثوابش را طور دیگری برده بود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۷۵۸۹

از راست به چپ

■ ۱- پانزده حرف از این شعر رهبر شهید انقلاب (اینک هزار دست تمنّا گشوده بین/ دست کرم گشاده به رسم کرام کن) را در این ستون بگنجانید ■ ۲- سازمان بی‌خاصیت جهانی- حریف جنگی- همراه ناله ■ ۳- حمله نظامی- خطای نرم‌افزاری- جولانگاه کشتی‌ها- سدی در عرض رودخانه برای صید ماهی ■ ۴- بندگاه میان ساعد و بازو- جگر سیاه- پسوند شباهت- مرغ هزار دستان ■ ۵- سیاهه- تیرانداز- ابزار جنگی ■ ۶- نادانی- تصدیق ایتالیایی- آدمکش ■ ۷- نفس خسته- از حبوبات- ناآشنا- یزدان ■ ۸- خاندان- اداره آگاهی سابق- یار غم ■ ۹- خاموش فرنگی- از خشکبار- ملیت گوگول- از نت‌ها ■ ۱۰- ادویه تند- دوستی- بی خبر از گرسنه ■ ۱۱- نتیجه راضی کننده برای تیم ضعیف‌تر- از جهات اربعه- باشگاه عربی ■ ۱۲- سرگرد قدیمی- آبادی- همراه تب- جدا و غیر ■ ۱۳- پلنگ- طولانی‌ترین رود غرب آسیا- سقف دها- بی‌حال ■ ۱۴- صدمتر مربع- زمین‌دار بزرگ- از هر دو طرف از سوره‌های قرآن است ■ ۱۵- پانزده حرف از این شعر رهبر شهید انقلاب (دانم که مستمند و تهیدست و بی‌کسی /از بارگاه فیض رضا(ع) توشه وام کن) را هم در این ستون بگنجانید

از بالا به پایین

■ ۱- عنوان مجتهدان شیعه- دادگاه تجدیدنظر ■ ۲- وزیر خارجه اسبق امریکا- میان شکم- جادوگر قوم بنی‌اسراییل ■ ۳- رطوبت- بافتن- پوشش لباس در جالباسی ■ ۴- سگ تازی- پهلوان- ایمان قلبی- باشکوه ■ ۵- مردن بر اثر حادثه- بخت‌آزمایی- بهره معنوی ■ ۶- عنوانی برای زرتشتیان پیش از اسلام- مسرت- سرگشته ■ ۷- کلمه افسوس- ابزار درودگری- بنده و شما- هنر مردان خدا ■ ۸- درد چشم- حداقل و دست‌کم- موشک ضدتانک ■ ۹- اولین قرارداد خرید نفت را با ایران امضا کرد- ضمیر اشاره- عقاب سیاه- مردار ■ ۱۰- تیمی در فوتبال اسپانیا- از نام‌های خدا- شیر ترش‌شده ■ ۱۱- دیوار بلند- اقتصاددان انگلیسی نویسنده کتاب اصل جمعیت- از خون‌آشامان ■ ۱۲- ترد میان‌تهی- کوهی در آذربایجان شرقی- الفبای نوروزی- نهی شاعرانه از آمدن ■ ۱۳- کتلت- واحد احشام- تکیه بر پشتی ■ ۱۴- پول نیجر- ریگ نرم- دولت‌ها ■ ۱۵- در قرآن و منظور از آن کسانی است که به یکی از ادیان یهود، نصاری، مجوس و صابئین باور دارند- خاندان پیامبر

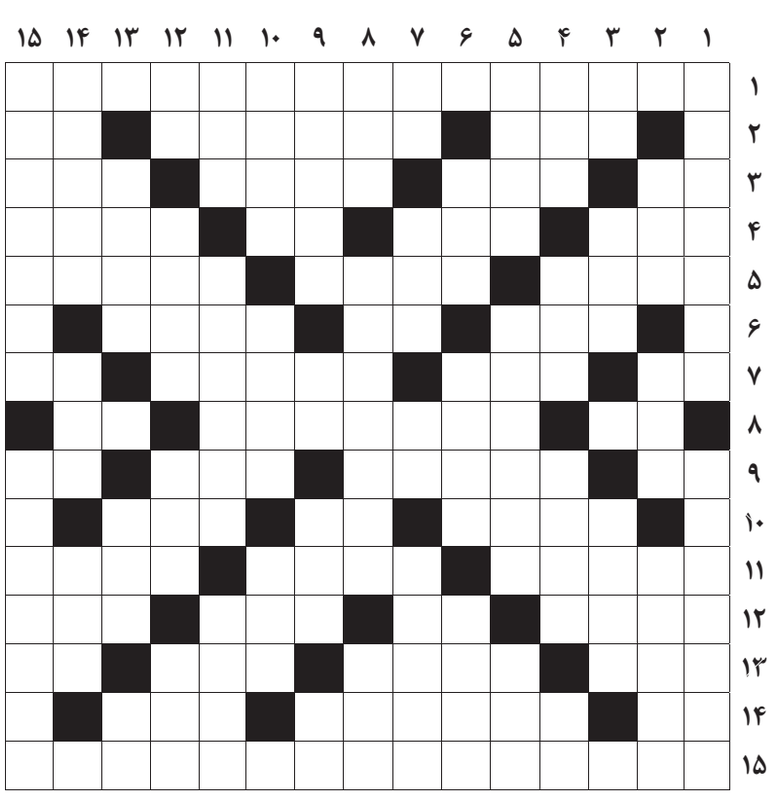

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۸	۴	۳					
						۲		۳
۳			۷	۹	۵			
۶	۲	۷						
						۳		۱
				۸	۷			
۴						۵	۲	
			۱	۵		۸		
		۶		۷				

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۵۸۷

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	د	ا	ر	ف	ا	ن	ی	■	ب	ی	پ	ض	ا	ع	ت
۲	ع	ش	ی	ر	ه	■	ل	ک	ل	ک	■	ر	م	ا	ن
۳	و	و	ش	و	■	ر	ا	و	ی	■	ک	س	ا	ی	ی
۴	ا	ر	ت	■	ا	و	ن	د	■	ه	ل	■	م	ل	س
۵	■	■	ز	ا	ت	پ	■	ک	ل	م	ا	ت	■	ه	ر
۶	م	ز	■	ت	ی	ن	ر	■	و	ا	ه	م	ه	■	و
۷	ا	ن	س	■	ل	ا	ت	ا	ر	ی	■	ت	ا	س	ی
۸	ن	گ	ر	ا	ن	■	ا	ب	د	■	ا	ع	ل	ا	م
۹	و	ی	ا	ر	■	ا	ت	ر	ی	ا	د	■	و	ح	ی
۱۰	ی	■	ب	م	ا	ن	ی	■	ک	م	ا	ل	■	ر	ز
۱۱	ل	م	■	ل	و	ت	و	س	■	ا	ر	ی	ش	■	■
۱۲	ن	ا	س	■	ک	ر	■	ه	ا	ر	ی	■	ف	ک	ه
۱۳	و	ز	ی	ر	ی	■	ر	ن	د	ه	■	ن	ی	ل	و
۱۴	ی	و	ا	ن	■	ک	م	د	ی	■	ا	و	ر	ن	گ
۱۵	ر	ت	ق	و	ف	ت	ق	■	م	د	ی	ح	ه	گ	و